



درس فارغ فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۳۰ آذر ۱۳۹۸

موضوع جزئی: مسئله ۱۸- مقام اول: نظر به اجنبیه در غیر از دست و صورت- ادله حرمت نظر با ریه و بررسی آنها مصادف با: ۲۴ ربیع الثانی ۱۴۴۱

سال دوم

جلسه: ۴۶

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ادله حرمت نظر با ریه و بررسی آنها

بحث در حکم تلذذ و ریه بود؛ یعنی نظر با تلذذ و ریه آیا حرام است یا خیر. حکم نظر با تلذذ را بررسی کردیم؛ اما نظر با ریه چه حکمی دارد؟

گفته شد معنای ریه خوف الوقوع فی الحرام است، یعنی نگاهی که در آن ترس از وقوع در حرام وجود دارد. این نگاه لزوماً با تلذذ همراه نیست؛ ممکن است در مواردی با نظر با تلذذ مجتمع شوند اما خودش یک عنوان مستقل است؛ نگاهی است که در آن تلذذ نیست اما خود این نگاه خوف وقوع در حرام در آن وجود دارد. بعضی نگاه‌ها ممکن است نه قصد لذت در آن شده باشد و نه در حین نظر تلذذ حاصل شود اما اثر آن بعداً می‌تواند وقوع در حرام باشد. لذا منظور از نگاه با ریه یعنی نگاهی که در اثر آن نگاه ترس از اینکه شخص به حرام بیفتد وجود دارد. پس نظر با ریه فرق می‌کند با نظر با تلذذ؛ اکنون می‌خواهیم ببینیم نگاهی که در آن تلذذ نیست، قصد لذت نشده، اما به هر حال اثر آن ممکن است وقوع در حرام باشد چه حکمی دارد؟ توجه داشته باشید که وقوع در حرام هم حتمی نیست بلکه خوف وقوع در حرام است؛ یعنی یک ترس و نگرانی از اینکه شخص ناظر در اثر این نگاه به حرام بیفتند.

چند دلیل بر حرمت نظر با ریه اقامه شده است.

دلیل اول

دلیل اول صرف احتمال وقوع در حرام است؛ چون معنای ریه خوف الوقوع فی الحرام است و این ملازم با احتمال وقوع در حرام است، بنابراین از این جهت این حرام است.

بررسی دلیل اول

روشن است که این دلیل ناکافی است؛ اگر در چیزی صرفاً احتمال وقوع حرام باشد، این نمی‌تواند موجب حکم به حرمت خود آن شیء شود. لذا این دلیل ناتمام است و این دلیل را در همین ابتدا کنار می‌گذاریم. باید دنبال ادله دیگری باشیم؛ صرف احتمال وقوع در حرام و خوف وقوع در حرام نمی‌تواند موجب حکم به حرمت شود.

دلیل دوم

دلیل دیگر آیه ۵ تا ۷ سوره مؤمنون است: «وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَافِظُونَ (۵) إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۶) فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ (۷)». درباره مؤمنین و اوصاف مؤمنان خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: مؤمنان کسانی هستند که حافظ فروج خودشان هستند، مگر نسبت به ازواج خود و کسانی که مملوک آنها هستند.

لذا عدم حفظ فرج نسبت به آنها موجب سرزنش و اشکال نیست. اما اگر کسی وراء ازواج و ما ملکت أیمانهم به دنبال این باشد که خواسته و تمایلات خودش را ارضاء کند، متجاوز است. آنها کسانی هستند که از حد خودشان تجاوز کردند. اگر گفته می‌شود مثلاً چیزی را حفظ کنید، یعنی نسبت به آن اهتمام داشته باشید تا در جهت خلاف آن چیزی که از آن انتظار می‌رود واقع نشود. مثلاً وقتی می‌گویند مال را حفظ کنید، حفظ المال نه اینکه مال را ببرید در یک اتاق بگذارید و در آن را ببینید، بلکه به این معناست که این مال را درست و بجا مصرف کنید، تضییع نکنید، از بین نبرید. پس طبق بیان مستدل حفظ یک چیز عبارت است از اهتمام نسبت به آن چیز تا در مسیر خلاف آن چیزی که از آن انتظار می‌رود واقع نشود. آن وقت اینجا سخن از حفظ الفرج است. مؤمنین کسانی هستند که فروج خودشان را حفظ می‌کنند؛ یعنی نسبت به فروجشان اهتمام دارند تا در مسیر غیر طبیعی خودش، در مسیر غیر مقرر خودش قرار نگیرد. حفظ الفرج به معنای عدم بهره‌برداری و استفاده و تعطیل نیست؛ بلکه در مسیری که شرع برای آن معین کرده باید نسبت به آن اهتمام ورزیده شود. مسیر خارج از مسیر شرع، می‌شود زنا. در عرف هم همین طور است؛ بالاخره از نظر عرف هم یک تقیداتی وجود دارد؛ لذا اگر فرج از مسیر متعارف خودش خارج شود، می‌شود زنا. بالاخره نزد عرف هم یک چیزهایی به عنوان زنا محسوب می‌شود. پس حفظ الفرج به معنای حفظ الفرج عن الزناست. اگر به خاطر داشته باشید قبلاً هم گفتیم طبق برخی روایات هر جا در قرآن سخن از حفظ الفرج به میان آمده، مقصود حفظ الفرج عن الزناست، الا در آیه غض که آنجا فرمودند مقصود از «و یحفظوا فروجهم» حفظ عن النظر است.

به هر حال اینجا «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» یعنی مؤمنان کسانی هستند که فرج‌های خودشان را از زنا حفظ می‌کنند و کسی هم که در غیر این جهت حرکت کند، متجاوز محسوب می‌شود. پس این در واقع مورد نهی است و مبعوض شارع است؛ زنا خلاف ما یتوقع من الفرج است. کارهایی که منتهی شود به خروج فرج عمّا ینتظر منه، اینها همه محل اشکال است. یعنی مؤمن کسی است که فرجش را از زنا حفظ می‌کند و کاری که منتهی به زنا شود انجام نمی‌دهد؛ این ویژگی و صفت مؤمنان است. روشن است که نگاه با ریه عورت و فرج را در معرض زنا قرار می‌دهد و به همین جهت نگاه با ریه حرام است. این استدلالی است که برخی از جمله مرحوم آقای خویی برای حرمت نظر با ریه بیان کرده‌اند.^۱

بررسی دلیل دوم

اکنون باید ببینیم آیا این استدلال قابل قبول هست یا نه.

اشکال اول: ما قبلاً هم گفتیم ریه به معنای خوف الوقوع فی الحرام است، اما اینجا خوف الوقوع فی الزنا مطرح شده است. مستدل با استناد به آیه «وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ» و با تقریبی که برای استدلال به این آیه کرد، در واقع اینطور بیان کرده که نگاه با ریه عورت را در معرض زنا قرار می‌دهد، خوف الوقوع فی الزنا. لکن مدعا خوف الوقوع فی الحرام است. نهایت دلیل این است که خوف الوقوع فی الزنا را مورد نهی قرار می‌دهد؛ لذا دلیل اخص از مدعاست. ما می‌خواهیم حرمت نظر با ریه به معنای نظری که خوف وقوع در حرام در آن است را ثابت کنیم، اما این آیه نهایتش آن است که نگاهی که همراه با خوف الوقوع فی الزنا باشد را حرام می‌کند. ما می‌توانیم مثلاً انواع دیگر حرام را هم در مورد ریه تصویر کنیم؛ نگاهی باشد

^۱. مبانی العروة، کتاب النکاح (ج ۳۲)، ص ۲۷.

که منجر به تقبیل شود، نگاهی که منجر به لمس شود؛ اینها که زنا نیست. آیا آیه حرمت نظر با ریبه به این معنای عام را می‌تواند ثابت کند؟ نه، نهایتش این است که حرمت نظر با ریبه به معنای خوف وقوع در زنا را ثابت می‌کند. اگر دلیل اخص از مدعا باشد، دیگر قابل استدلال نیست.

اشکال دوم: این است که سیاق آیات سوره مؤمنون مبین مجموعه اوصافی است که مؤمن باید داشته باشد و این اعم است از توصیه‌های الزامی و غیرالزامی، مثل برخی توصیه‌های اخلاقی به مؤمنان. با توجه به اینکه سیاق آیات سوره مؤمنون این چنین است، آن وقت چه بسا گفته شود که این آیه در مقام بیان یک حکم شرعی الزامی نیست؛ یعنی اصل مبعوضیت زنا را عند الشارع بیان می‌کند. اما اینکه در مقام بیان تشریح باشد و اینکه بخواهد هر نوع مقدماتی که منجر به چنین عمل ناروایی می‌شود را حرام کند، این از آیه استفاده نمی‌شود. اصل مبعوضیت فعل زنا از این آیه قابل استفاده است؛ اما اگر زنا مبعوض بود و حتی قائل به حرمت آن شدیم، آیا به طور مطلق می‌توانیم بگوییم مقدمات آن هم حرام است؟ مقدماتی که تازه به عنوان جزء اخیر علت تامه محسوب نمی‌شود. یک وقت یک مقدمه‌ای است که جزء اخیر علت تامه حرام است، اما نظر آن هم با ریبه که صرفاً خوف وقوع در حرام است، نمی‌توانیم حرمت آن را از آیه استفاده کنیم. لذا دلیل دوم هم تمام نیست.

دلیل سوم

دلیل سوم، آیه «لَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ»^۱ است. آیه در مورد زنان پیامبر(ص) است؛ اینکه زنان نباید به نوعی سخن بگویند که همراه با ناز و خضوع در قول باشد، آیه از نازک کردن صدا، با عشوه، به نوعی که موجب شود شخصی که در دلش مرض و بیماری است به طمع بیفتد. نهی کرده، از خضوع در قول به خاطر طمعی که در دل‌های مریض به واسطه خضوع در قول نسبت به این زن ایجاد می‌شود، منع شده است. پس در این آیه نهی از خضوع در قول و با ناز و کرشمه سخن گفتن، تا دل مریض طمع پیدا نکند.

براساس این منطقی هر عملی که موجب طمع در دل مریض شود، این حرام است. کأن ایجاد طمع در قلب مریض علت برای حکم به حرمت خضوع در قول است و این قابل تسری است به همه اموری که به نوعی می‌تواند طمع ایجاد کند و شخص مریض را وادار کند به اینکه نسبت به این زن طمع پیدا کند. لذا از آنجا که نظر با ریبه احداث طمع در قلب ناظر می‌کند، مشمول این آیه است؛ مشمول این نهی است، یعنی نهی از خضوع در قول به دلیل ایجاد طمع شده است. هر کجا این دلیل موجود باشد و هر کجا عملی موجب ایجاد طمع شود، آن کار جایز نیست. اینجا هم خود بیننده با این دیدن در دلش طمع ایجاد می‌شود لذا جایز نیست.

بررسی دلیل سوم

این دلیل هم خالی از اشکال نیست. مدعا حرمة النظر مع الریبة است. ریبه به معنای خوف الوقوع فی الحرام است؛ اما طمع یک حالت نفسانی است که براساس آن تمایل و اشتها پیدا می‌شود به آن چیزی که متعلق طمع واقع شده است. بین این دو فرق است؛ بحث ما در مورد ریبه است. ریبه یعنی نگرانی از اینکه انسان در حرام بیفتد؛ اگر آیه دلالت بر حرمت هر عملی

۱. الأحزاب: ۳۲.

که موجب طمع است داشته باشد، لزوماً دلالت بر نظر به عنوان عملی که خوف الوقوع فی الحرام در آن هست، نمی‌کند. اگر طمع ایجاد می‌شد، قهراً می‌توانستیم این استدلال را بپذیریم.

اللهم إلا أن يقال که اساساً خوف وقوع در حرام یعنی همین که طمع در دل انسان نسبت به منظورِ إليه ایجاد شود؛ یعنی خوف به چه دلیل پیش می‌آید؟ به چه دلیل انسان نگران می‌شود در حرام بیفتد؟ به خاطر طمعی که در درون او بر اثر این نگاه حاصل می‌شود. اگر این چنین بگوییم، آن وقت این دو مفهوم به یک معنا با هم ملازمه دارند. هرچند مفاهیم متفاوت است، ریه غیر از طمع است اما به نوعی می‌توانیم بین اینها ملازمه ببینیم، که ریه و نگرانی از وقوع در حرام به خاطر طمعی است که در اثر این نگاه حاصل می‌شود. پس کأن نگاه با ریه از طمع نسبت به منظور علیه قابل انفکاک نیستند. اگر این را بگوییم، می‌توانیم استدلال به این آیه را بپذیریم؛

ولکنه این مبتنی بر آن است که ایجاد طمع در قلب مریض علت نهی از خضوع بالقول باشد. اگر ما طمع نسبت به آن زنان را علت حکم به حرمت خضوع در قول بدانیم، (یعنی اگر بپرسیم چرا خضوع در قول حرام است، گفته شود به این علت که موجب طمع می‌شود؛ «الخضوع فی القول حرامٌ لآنه یوجب الطمع و یحدث الطمع فی قلب المریض»). آنگاه می‌تواند تعمیم پیدا کند که هر کجا ایجاد طمع کند قهراً حکم حرمت ثابت می‌شود. ولی خود همین که این علت حکم باشد، این قابل احراز نیست. می‌تواند حکمت باشد یا یک حکمت مهم باشد اما علیت آن شاید خیلی قابل اثبات نباشد.

به علاوه این هم محتمل است که این «فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» در واقع ارشاد باشد. اگر این احتمال را بگوییم، معنایش آن است که کأن آیه می‌خواهد بگوید خضوع در قول چنین اثری دارد و چون چنین اثری دارد، حرام است یعنی آیه دارد به این بیان ارشاد می‌کند، لذا می‌گوید خضوع در قول نداشته باشید. اگر این چنین باشد بعید نیست که این یک نهی ارشادی باشد، نه مولوی؛ یعنی کأن آنچه حرام است ایجاد الطمع است، ولی این یکی از اموری است که چنین اثری را به دنبال دارد و لذا خودش متعلق نهی واقع نشده است. اگر ارشادی بود، دیگر نمی‌توانیم بگوییم این نهی مولوی است و لذا آیه برای استدلال مناسب نیست.

علی‌ای حال در استدلال به این آیه هم چندان نمی‌توان بدون اشکال از کنار آن گذشت.

دلیل چهارم

دلیل چهارم این است که نظر مع الریبه مشتمل بر فساد است؛ بالاخره این نظر شامل فساد می‌شود و فساد قطعاً منهی^۱ عنه است. پس نظر با ریه به عنوان یکی از مصادیق فساد مورد نهی قرار گرفته است. این دلیلی است که مرحوم شیخ در رساله نکاح^۱ هم به آن اشاره کرده است.

بررسی دلیل چهارم

این هم محل اشکال است؛ چون اصل اشتمال آن بر فساد محتمل است، نه قطعی. ما ریه را معنا کردیم به خوف الوقوع فی الحرام؛ یعنی احتمال واقع شدن در حرام وجود دارد، نه اینکه قطعاً در حرام واقع می‌شود. لذا نمی‌توانیم این را یک مصداقی از مصادیق فساد قرار دهیم. پس این دلیل هم تمام نیست.

^۱. رساله نکاح شیخ انصاری، ص ۵۵.

دلیل پنجم

دلیل پنجم روایتی است درباره «مرأة خثعمیه» که به «روایة المرأة الخثعمیة» شهرت پیدا کرده است. روایت این است: «ان المرأة الخثعمیه اتت رسول الله (ص) بمنی فی حجة الوداع فتستفتیه و كان الفضل بن العباس رديف رسول الله (ص) فاخذ ينظر اليها و تنظر اليه و صرف رسول الله (ص) وجه الفضل عنها و قال رجل شاب و امرأة شابه اخاف أن يدخل الشيطان بينهما؛ البته این روایت در جوامع روایی اهل سنت بیشتر ذکر شده ولی صاحب مستدرک این را نقل کرده است. می گوید یک مرأة خثعمیه ای در منا خدمت رسول خدا (ص) رسید در حجة الوداع تا سؤالاتی را از رسول خدا (ص) کند. البته نقلها متفاوت است؛ یک جا آمده که خودش آمد سؤال کند و طبق نقل دیگر به همراه برادرش آمده بود. خلاصه آمد آنجا و در کنار رسول خدا (ص) فضل بن عباس نشسته بود. فضل بن عباس خویشاوندی با پیامبر داشت و بسیار زیبارو بود. فضل بن عباس شروع کرد به نگاه کردن به این زن و آن زن هم شروع کرد به نگاه کردن به فضل بن عباس؛ نگاههای آنها به هم خیره شده بود. رسول خدا (ص) صورت فضل را برگرداند. یعنی متوجه شد که اینها دارند به هم نگاه می کنند؛ حالا یک جا دارد که با دست صورت او را برگرداند و طبق نقل دیگر حضرت با دست جلوی چشم او را گرفت. این روایت می گوید دست گذاشت روی صورت و صورت او را برگرداند که فضل به جای دیگری نگاه کند. بعد حضرت این را فرمود: من خوف دارم که شیطان بین مرد جوان و زن جوان داخل شود.

ظاهر این روایت آن است که اینها به طور عادی داشتند به هم نگاه می کردند، حداقلش این است که اینکه رسول خدا با دست صورت او را برگرداند و چنین جمله ای فرمود، این نشان می دهد بالاخره نگاه اینها طوری بوده که رسول خدا خوف وقوع در حرام به واسطه این نگاه احساس کرد؛ یعنی نظر با ریه بود. نمی توانیم بگوییم نگاه با تلذذ بوده، نگاه با ریه بوده است. کأن رسول خدا (ص) حمل بر صحت کرده که اینها به قصد تلذذ نگاه نمی کنند ولی بالاخره ممکن بود از دل این نگاه فتنه ای پدید آید و این سخن رسول خدا (ص) هم شاهد بر آن است: «أخاف أن يدخل الشيطان بينهما». پس معلوم می شود نظر با ریه از شیطان است؛ رجس من عمل الشيطان، پس قطعاً حرام است. این تقریب استدلال به این روایت است.

بررسی دلیل پنجم

اما این استدلال هم تمام نیست؛ اولاً روایت از نظر سندی ضعیف است. در کتب معتبره روایی شیعه هم نقل نشده است؛ بیشتر در کتب عامه نقل شده و لذا از نظر سندی محل تردید است.

صرف نظر از مشکل سندی روایت، این روایت دلالت نمی کند بر حرمة النظر مع الريبة؛ برای اینکه فعل رسول خدا (ص) مبنی بر برگرداندن صورت فضل بن عباس می تواند به عنوان یک عمل راجح و استحبابی تلقی شود. یعنی کأن رسول خدا خواسته کار به دخول شیطان و ارتکاب حرام نکشد. اما اینکه آیا این ذاتاً حرام است یا نه، ممکن است یک مرجوحیتی داشته، کراهت داشته؛ چون فعل رسول خدا هم با حرمت عمل آنها می سازد و هم با کراهت؛ در حالی که مدعای ما حرمت است. بنابراین از این فعل رسول خدا (ص) ما نمی توانیم حرمت نظر مع الريبة را استفاده کنیم. البته این روایت در بحث بعدی ما که نظر به وجه و کفین است مطرح خواهد شد. این روایت از روایاتی است که هم قائلین به جواز نظر به وجه و کفین مرأة اجنبیه به آن

استدلال کرده‌اند و هم کسانی که قائل به حرمت نظر به وجه و کفین مرأة اجنبه هستند؛ هر دو گروه به این روایت استدلال کرده‌اند. توضیح بیشتر این روایت را آنجا خواهیم داد.

حق در مسئله

پنج دلیل بر حرمت نظر با ریهه اقامه شد. همه این ادله به نوعی محل اشکال قرار گرفت. در مقابل، مشهور قائل به حرمت نظر با ریهه شدند. ظاهر کلمات آنها هم نشان می‌دهد که این حرمت، حرمت نفسی است؛ عبارت صاحب جواهر این است: «و الامر سهل بعد معلومية الحرمة عند الاصحاب و المفروغية منه و اشعار النصوص بل ظهورها بل صریح بعضها فيه»^۱. بعد از اینکه عند الاصحاب حرمت نظر با ریهه معلوم است و مفروغ عنه است کار آسان است، چون نصوص به آن اشعار دارد و بلکه بالاتر از اشعار، یعنی ظهور دارد، و بلکه بالاتر از ظهور، یعنی صراحت دارد، از این عبارات هم اصل حرمت استفاده می‌شود و هم اینکه این حرمت، حرمت نفسی است. ادله را ملاحظه فرمودید؛ ما در روایات خیلی در مورد نظر با ریهه مطلب نداریم. پس چه باید کرد؟

به نظر می‌رسد اینجا حرمت نظر با ریهه، حرمت طریقی است، نه نفسی؛ چون هیچ کدام از ادله حرمت نفسی را نمی‌رساند. ریهه هم معنا شده به خوف الوقوع فی الحرام. لذا اگر حرام مترتب نشود، این کشف می‌کند از اینکه نظر با ریهه اشکالی ندارد. دقت کنید که منظور از نگاه با ریهه این است که تلذذی در آن نیست؛ فرض این است که این نگاه می‌تواند طمع نسبت به منظور الیه ایجاد کند. اگر حرام مترتب نشد، یکشف عن عدم حرمت، چون مفسده‌ای محقق نشده؛ اما اگر حرام عقیب النظر محقق شد، آن وقت این نظر حرام می‌شود. ظاهر آیه ۳۲ سوره احزاب هم همین است.

پس ما قائل هستیم که نظر با ریهه حرام طریقی است؛ بدین معنا که اگر حرام بر آن مترتب شد، خود این نظر هم حرام می‌شود، و الا فلا.

«والحمد لله رب العالمین»

^۱. جواهر، ج ۳۰، ص ۱۲۱.